

بورژالسه را بهتر بشناسیم

﴿ بابك خندانے ﴾

پاریس، باد روز، دی ماه ۱۳۸۲ یردکردی

در پی گزینش آیت الله روحانی برای مقام رئیس جمهوری، بورژوازی اسلامی در ایران، دست در دست غرب، به پایکوبی و شادمانی پرداخته، دور هم گرد آمده اند تا این بزه بیچاره را که روزی ایرانشهر نام داشت با یاری یکدیگر سر بزنند. گوشتهای لخت این قربانی به شرکتهای و بانکهای آمریکا، انگلیس و کانادا فرستاده خواهد شد تا الله همبرگرخوار از این طایفه خرسند گردد و برای آنها در همین کره خاکی بهشت سازد. اگر روحانی برای ایرانیان آب نشود، در عوض برای فرنگیان و زیردستان بورژالیشان نان خواهد بود. اگر این دور نوین در داستان کسل کننده جمهوری اسلامی آبادی را به ایران نیاورد، بیگمان رونق را به دوی و لندن و تورونتو خواهد بخشید.



در کشوری که حتی بی اهمیتترین مسائل بری از حساب و کتاب است و یک آقازاده چهارده ساله می تواند دستگاه و بارگاه برای خویش برپا کند، امری حساس چون شمارش آراء در انتخابات ریاست جمهوری جز یک شوخی چیز دیگری نمی تواند باشد. اما رساناهای غربی درجه راست و کژی این انتخابات را بسته به سود و زیان کشورهای خود می سنجند. اگر از صندوق رأی نام



برگزیده آمریکا بیرون آید، در فرنگ این "گزینش مردمسالار" را شادباش خواهند گفت و از گفتگوی تمدنها سخن خواهند راند. اما وای به حال مردم اگر نام برنده دلخواه آنان نباشد چون فریاد تقلب و "کودتا" بلند کرده، پرونده هسته‌ئی را پیش کشیده، ناوگانشان را آماده رهایی مردم ایران (بخوانید چاههای نفت) از دست تروریستهای اسلامی خواهند ساخت. چنانچه چراغ سبز روسیه را نتوانند بدست آورند، تحریمهای اقتصادی را چنان بر فرق کشور بیچاره می‌کوبانند تا برای رهایی از گرسنگی، مردم، خود، خواستار اشغال کشورشان گردند.

قرارهای گزینش حسن روحانی در واپسین گردهمائی P5+1 بسته شد که در ۲۵ فوریه ۲۰۱۳ در قزاقستان انجام گرفت. در این مذاکرات بظاهر مربوط به پرونده هسته‌ئی ایران، جمهوری اسلامی، با اجازه روسیه، تن به راه دادن مهره‌های آمریکائی-انگلیسی داد. آمریکا کوشید تا عواملی از مجاهدین خلق را نیز تحمیل کند، اما در این راه کامیاب نگشت. این گونه عوامل سالها است که با چهره‌ئی پیشرو و امروزی در رسانه‌ها و محافل سیاسی حضور دارند تا همیشه مطرح باشند و در فرصتی مناسب، دروازه‌ها را برای مجاهدین باز کنند. آرزوی بزرگ آمریکا برای ایران، بر سر قدرت گذاشتن زوج مصدق-مجاهد است که با نام خنده‌دار "ملی-مذهبی" شناس همگان هستند. در این راستا، آمریکا با انگلیس در پیکار است چون می‌خواهد گروه "ملی-مذهبی" را جایگزین جفت "آخوند-بازار" سازد. در برابر اینان، روسیه قرار دارد که ارتش و سپاه را از همان آغاز انقلاب در دست گرفته، علاقه چندانی به مسائل اقتصادی نشان نمی‌دهد. از همین رو، روسیه، بهتر می‌داند که انگلستان با نیروی نظامی کوچکش، نفت و اقتصاد ایران را در دست داشته باشد تا ابرقدرتی چون آمریکا.

با این همه، بعنوان پاداش به دولت احمدی نژاد، آمریکا بی‌درنگ تحریم خود را درباره فروش گاز ایران به پاکستان لغو کرد و پس از بیش از ده سال تأخیر، سرانجام ساختمان خط لوله میان دو کشور آغاز شد. روزنامه‌نویسهای وابسته به اسرائیل نیز ناگهان تغییر موضع دادند و به تلویزونها آمدند تا بگویند که حمله نظامی به ایران بزرگترین اشتباه برای آمریکا خواهد بود. باقی مسائل، نمایشی است عروسکی برای سرگرم کردن کودکان.

گفتنی است که این جمهوری اسلامی بود که از نظربایف، رئیس جمهور قزاقستان، خواهش کرد پادرمیانی کند تا گردهمائی P5+1 صورت پذیرد. فشار تحریمهای آمریکا به جایی رسیده بود که اگر ایران اندکی عقب نمی‌نشست، چاره‌ئی نداشت جز گرفتن راه اقتصادی همچون کوبا، راهی که برای بورژوازی اسلامی، هسته اصلی جمهوری آخوندی، کمتر از یک خودکشی نیست.

جمهوری اسلامی جز یک کلاهبرداری بازاری چیز دیگری نیست و در آن بدنبال هیچ فلسفه‌ئی نباید گشت. اما اگر بافت اجتماعی کشورمان بدین گونه که هست نبود، این تقلب بزرگ کارساز نمی‌توانست باشد. در شرایط کنونی ایران، تازیدن به این یا آن سودی ندارد چون مصدقها، خمینها یا رفسنجانها را می‌توان همچون ریگ بیابان خروار خروار بار شتر کرد. اگر تقی برود، هزاران هزار تقی هست که فرنگ می‌تواند جایگزینش کند. مردی چون رضاشاه گوهری نایاب بود که هر دو بیست سال یکبار هم نمی‌توان یافت، اما کمی مانند روحانی را دوجین دوجین در بازار تجریش حراج می‌کنند. برای همین بهتر است خود را خسته نکرده، بجای تاختن به این و آن، به ساختار اجتماعی بورژوازی اسلامی پردازیم تا بفهمیم چگونه چنین جانورانی اهرمی هستند در دست

فرنگستان برای چنگ انداختن بر آب و خاک ایران.

بورژوازی اسلامی: مهاجرانی که در ایران لنگر انداخته‌اند

دفتر سرگذشت جهان، انبوه است از یک رشته داستانهای فروپاشی تمدنهای بزرگ بدست ایلها و قومهای بیابانگرد یا عقبانده. در گذر تاریخ، کشورهای شکوفا سرانجام به نقطه ناتوانی یا ناهشیاری می‌رسند که همسایگانیشان از آن بهره می‌برند تا دست اندازند بر آنچه که دیگران با دانش و خرد ساخته‌اند بی آنکه نیاز باشد خود چیزی بیافرینند. تازش عرب و ترک و مغول بر ایران در این راستا جای می‌گیرد.

هدف دشمن بهبودی سامان ایل و قوم خویش است. سران آنها می‌خواهند از دیگری بدزدند تا میان خویشان بخش کنند. بیشتر هنگام، فشار جمعیت است که آنها را وادار به دستدرازی به دیگران می‌کند. افزایش تند شمار مردم، بیکاری و گرسنگی را در پی دارد و اگر حاکمان چاره‌ئی نیاندیشند، در اندک زمان خود قربانی هرج و مرج درونی خواهند گشت. اما، برای گشودن چنین گره‌ئی، چه چیز آسانتر از راهزنی؟

تمدنهای بزرگ با شعار برپا نمی‌شوند. این دستان توانای هزاران هزار هنرمند و پیشور و دانشمند است که آنها را می‌سازد. هیچیک از آنان نیز از مادر چیردست زائیده نمی‌شوند، بلکه پس از پیچیدن راهی دراز در پرورش و کشیدن سختیهای بسیار در آموزش است که به درجه بالای آفرینندگی می‌رسند.

در هر قومی، با هوش و بیهوش هست، توانا و بیایه، باهنر و کودن. بیگان، عربان نیز در میان خود مردمانی پُرزور داشتند که توانستند سرزمینهای بسیاری را بچنگ آورند. اما

شکی نیست که در حجاز، در کنار هر هارون الرشید، کوهی از ابلهان نیز بودند که رهبرانشان می‌بایست دستشان را به جائی بند می‌کردند.

پس از فروپاشی ایران‌شهر، سران عرب، خود به بغداد و شام و شمال آفریقا کوچ کردند تا بر جای خسرو پرویزها بنشینند و شکاک آنها را درآوردند. پسرعموها و خواهرزادگان را هر کدام بر سر مسندی گذاشتند و به فرمانروائی دیاری گماردند. اما کرور کرور مردم ساده نیز بودند که سهمی در این غنیمت می‌طلبیدند. پس، بیوشرترین عربها به شهرهای بی در و پیکر سرازیر شدند، در آنجا ماندگار گشتند و چون دانش و هنری نداشتند که در شهر به کار آید، به کسب پرداختند.

زبان فارسی خود گواه این رویداد است. کبابش هرچه که در پیوند با کشاورزی و دامداری است، چه نام گیاهان و جانوران باشد، چه نام ابزار، همگی فارسی مانده‌اند. همین گونه، نام پیشه‌هایی که نیاز به فراگیری و زبردستی دارد، فارسی مانده‌اند: زرگر، آهنگر، نانوا، مسگر، قالیباف... اما هرچه که تنها کاسبی است، عربی شده: بقال، قصاب، بزاز، صراف، دلال... حتی امروزه هم می‌بینیم که عربهای مهاجر به اروپا، بیشتر بقال یا قصاب می‌شوند تا لوله‌کش یا سنگتراش. آنها از هر چه که نیازمند آموزش و فراگیری است پرهیز دارند و راه آسان حجره‌نشینی را بر می‌گزینند.

ریشه بورژوازی در ایران همین عربهای کوچنده‌اند که اگرچه زبان فارسی را برگزیدند، اما در آداب و رسوم حجازی ماندند. تمدن ایرانی تنها در روستاها و ایلات از گزند بدور بود و توانست از نابودی رها یابد. در مصر، نمونه چنین پدیده‌ئی را در نزد قبطنیان می‌بینیم که از یک سو بازماندگان فرعونها یند و از سوی دیگر تنها گروه مایدار این کشور. اما بر

خلاف مصر که میان دو گروه نژاده و اشغالگر دیواری آشکار پابرجا ست، در ایران، ابهام همبستگی فرهنگی جلوی هرگونه دید درست از واقعیت اجتماعی را می‌گیرد. با ندیدن حقیقت دستبندی اجتماعی بر پایه فرهنگی-نژادی، جریانهای کارگری و کمونیستی رَه افسانه زدند و به پشت سنگر دشمن شتافتند. اگر دید درست داشتند، پی می‌بردند که بر تخت نشستن رضاشاه آغاز یک انقلاب بزرگ اجتماعی بود که برای نخستین بار پس از سیزده سده، راه را باز می‌کرد برای بازستاندن قدرت از دست توانگران اشغالگر و بخش آن میان توده مردم نژاده.

شناسه ایرانی بورژوازی

با افسوس از اینکه واژه‌ئی فارسی برای "بورژوازی" نداریم، ناگزیریم شناسه‌ئی از آن دهیم که با ویژگیهای ساختار اجتماعی ایران همخوان باشد. یکی از گرفتاریهای روشنفکری در کشورمان، وام‌گرفته‌ئی نادانه است: دستبندی اجتماعی در گزاره مارکسیستی بنا شده بر تاریخ فرنگستان. روند این تاریخ، که نه محتر است نه کمتر از سرگذشت ایرانیان، ناهنجاریهای به بار آورد که فیلسوفان با فرضیه پردازی به دنبال درمان آن شتافتند. از میان این فرضیه‌ها که هیچکدام حکم الهی ندارد، یکی انگشت گذاشتن است بر روی گروهی اجتماعی با نام بورژوا (bourgeois). گذشته از اینکه معنی بورژوازی همیشه گنگ مانده و با ریشه این نام (کسانی که در شهرک bourg - زندگی می‌کردند) خویشاوندی دوری دارد، بافت اجتماعی ایران امکان تشخیص چنین پدیده‌ئی را در کشورمان نمی‌دهد. فرای این، دیگر مهره‌های اجتماعی از نگر فرنگی همچون دهقان و کارگر و فتودال، ویژگیهای دارند که در قالب ایرانی جانی افتد.

بورژواها در دیدگاه ما کسانی‌اند دارای حداقل توشه مالی و فرهنگی و در رده

توانگران. توانگری خود سنجشی بیش نیست چراکه یک خورده بورژوا (مغازه‌دار، کارمند میانرتبه، پزشک عمومی) از امکانات بسی گسترده‌تری برخوردار است تا یک کشاورز. اگر فرمول پارتو (Vilfredo Pareto) را بکار بندیم، می‌توانیم بگوئیم این توانگران طیفی‌اند که ۲۰٪ کل مردم را در بر می‌گیرد. عبارتی دیگر، ۸۰٪ مردم ایران بورژوا نیستند حال آنکه در کشورهای پیشرفته، امروزه این نسبت زیر ۳۵٪ می‌باشد. در این کشورها، قانون پخش ۸۰-۲۰ درصدی ثروت بنا به فرمول پارتو هنوز پابرجا است، اما تولید بیشتر، امکان بالا کشیدن لایه‌های پایین جامعه را داده است در حالی که در ایران، پس‌اندگی صنعتی، فساد و گریز سرمایه به سوی غرب، بخش ۸۰ درصدی زیرین را بمیزانی زیر فشار می‌گذارد که اینان در عمل از هیچگونه آزادی و استقلال فردی بهره‌مند نمی‌توانند باشند و برای دستمزدهای کوچک، ناچارند همه شرایط غیر انسانی کارفرمایانشان را بپذیرند. فراتر از آن، این گروه ناگزیر است تا همه وقتش را صرف بدست آوردن حیاتیترین نیازهای زندگی همچون خوراک و سرپناه کند و سرانجام از میدان پیکار سیاسی به دور ماند. در نتیجه، این میدان در انحصار بورژوازی اسلامی گشته که هم بازیگر است و هم تماشاگر. در چنین نمایشنامه‌ئی، یک آب‌پرتقال پاکتی که هیچ، کارگر ایرانی برای یک لیوان آب خنک می‌پذیرد یک فرسخ پیاده‌پیماید و صد ملق بزند.

دیسه کنونی بورژوازی اسلامی، فرآیند چهار سده دگرگونی است که با پیدایش صفویان آغاز شد. از ویژگیهای این دوران که هنوز به سر نیامده، پایان تاخت و تاز قوهای بیابانگرد است که هر کدام به گاه خود به ایران می‌ریختند و با ویرانگری، بافت اجتماعی را بر هم می‌زدند، سرانجام نظم نوینی را استوار می‌ساختند و خود در نوک آن جای می‌گرفتند.

تا روزگار مغول، هنوز گنجینه‌ی از خانواده‌های کهن ایرانی و دهقانانی چون فردوسی بودند که فرزندان با مایه به جامعه اسلامی شده شهرها روانه می کردند و فروغ فرهنگ ایرانی را تابان نگاه می داشتند. با گذشت زمان، این چشمه اندک اندک خشک شد و در دوران صفوی، با نوشخوار آنچه که به جای مانده بود، واپسین نشانه‌های ایرانی در دستگاه گوارش جامعه شهری اسلامی تبدیل به ماده‌ی بدبو و قهوه‌ی رنگ شد که عفت کلام ما را از بردن نامش باز می دارد.

پرده پایانی شکلگیری بورژوازی اسلامی، دوران قاجار است که در آن آمیزشی میان تخت و منبر و بازار پدید آمد و از خود غولی بی شاخ و دم زائید. اگر در اصفهان، میدان شاه همان اندک فاصله‌ی میان این سه عنصر می گذاشت، در تهران، همگی در کاخ گلستان همبستر شدند و فرزندان چون مصدق السلطنه پدید آوردند.

ویژگی بورژوازی این دوره، جابجا شدن سرچشمه اصلی درآمد از فرآورده‌های کشاورزی، تولیدات سنتی و دادوستد در درون ایران به سوی دلالتی برای بیگانه است. در بهترین حالتش، این وابستگی برای وارد کردن کالای فرنگی است و در شکل دیگرش از گونه سیاسی است برای گسترش نفوذ بیگانه، واگذاری امتیاز بسود او یا حتی جدا کردن بخشی از خاک کشور.

محمد مصدق نمودار برجسته بورژوازی اسلامی است در ایران: اشرافی قاجار، مسلمانی دوآتشه، کاسبی رند و زرنگ. از نخستین کسانی بود که بدنبال گرفتن تابعیت کشوری بیگانه رفت و همانگونه که خودش در خاطرات و تأملاتش می گوید، تنها دلیل بازگشتش از سوئیس به ایران دشواریهای مالی برآمده از جنگ جهانی بود. پروان سیاسی و معنویتش نیز، ایران را تنها گنجی بادآورده می پندارند

که باید با کوشش فراوان نگهبانی کرد تا مبادا به دست مردم بیافتند. ازینروست که بیرون از گرد بورژوالهی، کسی هرگز هوادار مصدق نبود. اما همانگونه که گفته شد، معرکه سیاسی در انحصار بورژوازی اسلامی است که با یاری فرنگ، فضا را با هیاهوی خویش پر کرده. این دسته بی مایه که ذره‌ی آفرینندگی در خود ندارد، آیا یارای ایستادگی در برابر دگرگونی ژرف جامعه محروم خواهد بود؟

ایران، سیاره میمونها

سامان امروزی ایران همانند "سیاره میمونها" است در رمانی با همین نام، اثر نویسنده فرانسوی پیر بول (Pierre Boulle). این رمان داستان سیاره‌ی است که در آن ده هزار سال پیش از آن، میمونها با فراگرفتن گفتار و دانشهای انسانی، جای آنها را گرفتند و در عوض، بشر به رده جانوران پائین آمد. اما میمونها تاریخشان را فراموش کرده بودند و دیگر نمی دانستند که روزی جانور بودند و انسانها موجوداتی برتر. ویژگی این جابجائی میان این دو دسته این بود که میمونها توانائی نوآوری نداشتند و در این ده هزار سال تنها به تقلید و تکرار آنچه که آدمیزاد به میراث گذاشته بود بسنده می کردند.

هزار و چهارصد سال پیش، در ایران نیز میمونها قدرت را بدست گرفتند و از مردمان نژاده اسبان و خران باربرداری ساختند که برای یک توبره یونجه، شبانروز سواری می دهند. چشمبند دین اسلام جلوی دیدن چیز دیگری جز این توبره را می گیرد و نمی گذارد تا مردم به سرشت راستین خویش پی برند.

همچون سیاره میمونها، بورژوازی اسلامی هیچگونه توان آفرینندگی ندارد و بیشترین چیزی که از دستش بر می آید، درآوردن ادای تمدن است. مانند همه مردمان کم هوش و بی مایه، بورژواله مودی و آبریزگاه است تا با

نیرنگ آنچه را که از راه راست نمی تواند بدست آورد، با کلک و تقلب چنگ زند. در بیکار سیاسی امروزی نیز همین روش پابرجا است و "تجدد"، "دگراندیشی" یا "مدرنیته" کمندهائی بیش نیستند برای به دام انداختن ساده‌انگاران.

در فرهنگ فراگیر اسلامی حاکم بر ایران، بحث فلسفی که منطق و استدلال را چون ابزاری برای رسیدن به راست و پرهیز از نادرست بکار می برد، جائی ندارد و تنها کار، شعار دادن است. بورژواله برای عشق به دانستن رازهای گیتی به دانشگاه نمی رود، انگیزه او آویزان کردن مدرک به دیوار است. از کسانی که شاعرشان سمین بهبهانی و احمد شاملو باشد، به صدای زنانه و دلخراش شجریان به به بگویند، با چزندیات علی شریعتی و عبدالکریم سروش به فلسفه پردازند، آیا می توان انتظار داشت که هوادار رفسنجانی و پسران نباشند؟

همه چیز بورژواله زشت است. نه چهره‌ی زیبا دارد، نه زبانی دلپذیر. هر کجا که پا می گذارد فساد و تباهی را همراه می آورد. حتی مغولان، با همه وحشیگریشان، استعداد تمدن شدن را داشتند اما با خوردن نشان به بازرگانان مسلمان، فاسد گشتند.

چنگیز وزیری چینی داشت بنام یلو چغای که به او فهانده بود بهتر است بجای ویران کردن آبادیا و کشتزارها برای تبدیلیشان به چراگاه، بگذارد دهقانان و کارگران کار کنند، ثروت بیافزایند و از درآمدهای مالیات بپردازند. با گوش دادن به این پند وزیر دانا، چنگیز از ویرانی شمال چین دست کشید و از راه آبادانی، زر و سیم سرشاری را به دربارش سرازیر کرد. اما در دوران پسر و جانشینش اوقطای خان، انحصار برداشت مالیات را به مسلمانی بنام عبدالرحمان دادند. او نه تنها دست به چپاول بیرحانه دهقانان می زد، پول

به دست آورده را با بهره‌های کمرشکن به همان دهقانان بیچاره وام می داد. میزان نرخ بهره به صد درصد می رسید و اگر اوقطای خان بهره بیشتر را قدغن نکرده بود، این عبدالرحمان مسلمان بیش از اینها از مردم می ستاد. در جمهوری اسلامی نیز بازاریان دست در دست آخوندها چنین رباخواری را رواج داده اند و گرفتن صدویست درصد بهره امری است پیش پا افتاده.

توراکینا خاتون، زن اوقطای خان، کنیزی مسلمان داشت بنام فاطمه. این فاطمه بساط یک شبکه مافیائی فحشا را راه انداخت و نفوذ خود را چنان در دربار خاتون بالا برد که قدرتش از یک وزیر بیشتر شد. امروز نیز صیغه، بویژه در زیارتگاهائی چون مشهد یا قم، کلاهی است شرعی برای روسپگیری.

هیچ کشور مسلمانی نیست که در آن فساد از هر گونه اش (مالی، اخلاقی، فرهنگی) به اندازه‌ئی دیوانه‌وار رواج نداشته باشد. پدران و مادران، نخستین آموزشهای که به فرزندانشان می دهند دروغ است و دزدی و کژروی. آنان بر این باورند که فریب دادن دیگران نشان هوش می باشد و توانائی در کلاهبرداری از هر دانشی محترم. در اینگونه لجزار فکری، بورژالده مانند کرم می لولد و کیف می کند.

بورژوازی اسلامی به هیچ ارزش اخلاقی باور ندارد و با چیزهای چون مهر به دیگری، همیاری و غمخواری، بیگانه است. در چنین شرائطی، رفتار اجتماعی بر محور خشونت می چرخد و نظام سیاسی از این خوی جانورانه پیروی می کند.

با نیک نگرستن، می بینیم که میان ما ایرانیان نژاده و بورژوازی اسلامی دوگانگی است. همخانواده نبودن جلوی هرگونه همزیستی را می گیرد. میمونها را باید دوباره به بالای درخت

فرستاد و مردمان را از خواب بیدار کرد تا افسار پاره کنند و به جایگاه راستین خود بازگردند.

پس از سالها کوشش بی بهره، به این نتیجه می رسیم که بحث با بورژالده و همانندانشان (چپ ایرانی، مصدقی، جمهوریخواه ایرانی) جز هدر دادن وقت و سست کردن خودمان سود دیگری ندارد. بورژالده خواستهایش را روشن بازگو کرده است: او "اصلاح طلب" است، یعنی خواستار اصلاح جمهوری اسلامی است؛ نه نابودیش. او خواستار خرسند کردن آمریکا است تا اربابش حلقه محاصره اقتصادی را گشاد کند و راه را برای چاپیدن هموارتر سازد. بزرگترین آرزوی بورژالده شایستگی در نوکری فرنگ است تا مانند برده‌ئی خوار، ارباب دست نوازشی بر سرش کشد و او را به مباشری خویش در خاورمیانه برگزیند.

بورژوازی اسلامی: بهترین یار و یاور فرنگ برای چاپیدن ایرانیان

برای آمریکا، انگلیس، فرانسه یا هلند این امکان نیست که برای پاسداری از منافعشان، میلیونها سرباز در چهار گوشه جهان بگامرند. بجایش، در شیوه نوین استعمار، اداره هر سرزمین بر دوش بخشی کوچک از مردم همانجا گذاشته شده. در هر کشور، گروه اجتماعی ده تا پانزده درصدی را به خود آویزان کرده اند تا از راه آنان، به چپاول این کشورها پردازند. در هر جا، ثروت ملی بدینگونه بخش می شود: پنجاه تا شصت درصد برای فرنگی، سی تا چهل درصد برای گروه کوچک وابسته به بیگانه و تنها ده یا پانزده درصد برای انبوه بزرگ هشتاد تا نود درصدی مردم. بخشی بزرگ از آنچه به گروه آویزان به بیگانه می رسد، مستقیم یا غیر مستقیم، راهی فرنگ می شود و در پایان در گاوصندوق شرکتهای غربی

جای می گیرد.

اقتصاد این کشورها بگونه‌ئی سامان داده می شود که هیچ سرمایه‌گذاری اساسی انجام نگیرد تا همیشه مردم آنجا وابسته به آمریکا و یارانش بمانند. در روش کهنه آنان، هر گام درست سرزنش می شود و بجایش اقدامهای پیوده یا ظاهری بزرگ جلوه داده می شوند. در این راستا، بورژوازی اسلامی ایران همیشه بلندگوی انگلیس و آمریکا بوده، رفتار او باشانه‌ئی را که در فرهنگش نهفته بکار می برد تا با دهانی گند و بدبوی تبلیغات دشمن را با آب و تاب بازتاب دهد.

استعمار نوین تنها بر روی بیایگان می تواند حساب کند. مردمان توانا شاید چند گاهی همراه اربابان باشند، اما دیری نمی پیماید که بدنال استقلال می شتابند در صورتی که بیایگان ناچارند تا ابد زیر چتر پشتیبانانشان بمانند.

اعتبار این بیایگان بسته به ارزش کارهایشان نیست، متناسب با درشتی عنوان مقاله‌های است که دستگاه تبلیغاتی فرنگ بدانها اختصاص می دهد. در این معادلات سرشناسی و مطرح بودن، تنها چیزی که حساب نمی آید قوانین جبر است که بر پایه آن دو کفه ترازو را با هم باید میزان کرد. بی خیال از آنچه که اینان در چنته دارند، شل را می کنند قهرمان دومیدانی و لال را بزرگترین خواننده اپرا. سپس با این اندیشمندان و هنرمندان و دانشمندان قلابی، برای ما استاد اندیشه می سازند.

فرنگیان یک شاهی نمی پردازند مگر بدنالاش نفت ارزان، گاز رایگان و یا قرارداد پرسود نباشد. آنها هرگز برای کسی تره هم خورد نمی کنند مگر بده بستانی در آن باشد. بی چشمداشت مالی هم قربان صدقه هیچکس نمی روند. بر عکس، اگر کسی حتی یک ریال

دائیشان را به خطر اندازد، از هیچ تباہکاری فروگذار نخواهند بود تا جلوییش را بگیرند.

مشو سخن عاشقی از هرزه‌زبانان

انتقاد از جامعه را فرنگ در انحصار بورژالده گذاشته تا بدین گونه، تنها از چیزهای بیوده یا دروغین سخن رانده شود. اگر هم مسئله‌ئی مهم در میان باشد، منتقدان قلابی بحث را به انحراف می‌کشاند و ماهی را در آب فرق می‌کنند.

پیش از انقلاب بر سر هر جوانی می‌زدی، داد می‌زد "جنوب شهر"، اما اکنون که سطح زندگی همان مردم جنوب شهر بخش بر هفت شده و بجایش بورژالده پول و قدرتش را به چندصد برابر رسانده، گوئی دیگر مهر آنان به تهیدستان ته کشیده و چنانچه اشاره‌ئی هم به ایشان کند تنها از راه ناسزا است. این فرزندان دلال و بسازفروش، مانند پدرانشان، رندی و زرنگی را در خونشان داشتند تا جائی که پی برده بودند بهترین کاسبی همانا کار سیاسی است، البته از گونه آویزان به بیگانه. حزبا و گروه‌های سیاسیشان دگانهائی بود برای رسیدن به ثروت بی آنکه چیزی بسازند، چراکه بورژالده در ساختن ناتوان است و تنها از راه دروغ می‌تواند کار کند.

در تلویزیونهای فرنگ، هر از چندی گزارشی پخش می‌کنند که در آن گروهی جوان لوس و نتر را نشان می‌دهند که در زیرزمین خانه چند میلیون دلاری بابا ننه گرد آمده تا موسیقی تمرین کنند. در این زیرزمین، سازهای الکترونیکی‌ئی دیده می‌شود که بهایشان برابر بیست سال دستمزد یک کارگر است. این جوانکها که اگر دست کم اندکی مایه داشتند می‌توانستیم از رفتارشان چشمپوشی کنیم، با بسی افاده در برابر دوربین خود را در پیکار با حکومت جلوه می‌دهند، حکومتی که با

بخشیدن چاههای نفت به پدر و مادران همین گرگهای انسان نما، دیگر پول نفتی برایش بجای نمانده که یگراست بر روی سفره مردم بگذارد.

خیال باطل دگرگونی اندیشه جوانان بورژوازی اسلامی را باید کنار گذاشت. گرگزاده عاقبت گرگ می‌گردد و بورژواللهی تنها بورژواللهی از خود بیرون می‌دهد. اگر دیروز پدران و مادرانشان دستبوس خمینی بودند، فرزندان نیز بند نافشان به دستار بر سران بسته است. تا روزی که بورژالده برجا است، امیدی به رهائی ایرانیان نیست. تنها راه رستگاری نابودی آنان است از هر راهی.

فاخته‌نپرورانیم

فاخته پرندہ‌ئی است انگل برای پرندگانی از جنس دیگر که ناآگاهانه جوجه او را بجای جوجه‌های خود می‌پروراند. ماده فاخته ساعتها به کمین می‌نشیند تا اینکه آشیانه دلخواهش تنها بماند. همینکه راه باز شد، او یک تخم از آن لانه بر می‌دارد و تخم خودش را به جایش می‌گذارد. پس از تخم بیرون آمدن، جوجه فاخته تخمهای دیگر را به بیرون از لانه غلط می‌دهد. او تا لب آشیانه آنها را با پشت خود هول می‌دهد و سپس از بالای آن رها می‌کند. اگر جوجه‌ئی هم در لانه پیش از او بوده باشد، چنین سرنوشتی نیز خواهد داشت.

پدر و مادرهای تخمها و جوجه‌های بدبخت، این فاخته را همچون فرزندان بزرگ می‌کنند و هرگز نمی‌فهمند که این پرندہ از جنس خودشان نیست. بزودی، جوجه فاخته پروار می‌شود تا جائی که اندامش چند برابر ناپدری و نامادریش می‌گردد. با این رو، ایشان همچنان به شکار حشره می‌روند تا غذا در منقار فرزند دروغینشان بگذارند.

داستان مردم نژاده ایران با بورژوازی اسلامی بر این پایه است: صدها سال پیش، بیگانگان

جوجه‌های خود را در ایران کاشتند تا مردمان نژاده از فرزندانشان بزنند و در منقار این انگلها بریزند. بورژالده لانه‌ئی ندارد جز بانکی که در آن حساب دارد. تنها ارزشی که می‌شناسد، میزان پولی است که در این حساب ذخیره شده. اکنون که فرنگ نیز به این مکیدن خون پیوسته، مردم از هر زمانی زردروتر و بی جاتر گشته اند. تنها راه درمان این بیماری از میان بردن انگل است. پس فاختگان را نیک شناسائی کنیم و با تیر و کمان به شکارشان بشتابیم.

آنهائی که باید تاوان پس دهند

بسیاری هستند که به خاک سیاه نشیندن ایران را به گردن آریامهرشاه می‌گذارند و داومندند که آنچه در این سی و چند سال رخ داده پیامد کارهای واپسین شاه ایرانیان است. اینگونه گفتار نیرنگی است برای سرپوش گذاشتن بر گناهان آن کسان که خود چنین سخن رایگانی را بر زبان دارند. این سه دهه و نیم بدبختی مردم نژاده ایران تنها و تنها از روی کردار همانهائی است که کمر به کشتن ایران بسته بودند و برای سود خود، از هیچ جنایتی رویگردان نبودند.

این خمینی نبود که ایران ستیزان را به گرد خود آورد؛ این بورژوازی اسلامی بود که کمی چون او را نماینده و رهبر خویش ساخت. آماج آنان چیزی جز چپاول مردم ایران نبود و در این راه به هدفشان رسیدند. روشن است آنها نیستند که برای گذراندن تنها شش ماه از زندگیشان، کلیه خود را می‌فروشند. نه، این دسته چه نامشان حزب‌اللهی باشد چه مصدقی، چه مجاهد و چه فدائی، چه ملی-مذهبی یا توده‌ئی، همه و همه، بیش از هر گاه، چاقتر و سنگولتر هستند و غمی ندارند جز ناتوانی از چپاول باز هم بیشتر این آب و خاک. ■